

# مصروران برجسته ملاک

مولانا نیز از این قاعده مستثنا نیست. او در مثنوی به خوبی نشان داده است که به شدت نگران دنیای پیرامون خود است؛ از همین رو با ناروایی‌های اجتماعی و بیداد حکام و فساد اخلاقی قضات، ریاکاری صوفیان و علمای دین و در یک کلام، با ناهنجاری‌های جامعه‌ی خویش در ستیز سختی است. او بدون این که در طعن و لعن اشخاص و مقامات، کوچک‌ترین کینه‌ی شخصی داشته باشد، با انتقاد از زشت‌کاری‌های یکایک عناصر اجتماعی عصر خود، بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی زمان خویش را نشان می‌دهد. شاید از تفاوت‌های حضرت مولانا با دیگر منتقدان بزرگ سیاسی و اجتماعی در عالم شعر از جمله «سنایی غزنوی»، بیان طنز آلود و روایت داستانی موضوع باشد. او در اثنای حکایات دل‌نشین مثنوی و در کنار تعلیمات ناب عرفانی، با استفاده از سلاح زهر آلود طنز به مقابله با پلیدی‌های اجتماعی قیام کرده است. از آن‌جا که نقدهای وی کاملاً به دور از اغراض شخصی بوده‌اند و در همه‌ی آن‌ها هدفی والا، یعنی اصلاح امور جامعه، دنبال می‌شود، توان‌مندی و موفقیت او در نوع ادب انتقادی نیز مثال‌زدنی است. مولوی مانند پزشکی حاذق علت بسیاری از مسائل را در پیکره‌ی اجتماع می‌یابد و با تیغ تیز نقد آن را جراحی می‌کند و با تجویز نسخه‌های بدون هیچ پروا و تکلفی<sup>۲</sup> به درمان و التیام آن می‌پردازد. ملای روم بیش‌تر انتقادات خود را در لباس طنز و به شیوه‌ی حکایت و تمثیل در مثنوی معنوی مطرح کرده است؛ بیش‌تر این داستان‌ها قبل از مولانا در کتب دیگر، از نظم و نثر، موجود بوده‌اند و او در ارکان اغلب آن‌ها، به شکلی که با مقاصد عرفانی، تربیتی، اخلاقی و دینی وی متناسب باشد، تصرف کرده و در کیفیت موضوع، زمان، مکان و قهرمانان آن حکایت تغییر اساسی داده است.

## چکیده

حضرت مولانا از برجسته‌ترین شاعران «اعتراض» و از مصلحان متفکر و روشن‌فکر دنیاست که در حکایات مثنوی در کنار طرح مباحث ناب عرفانی با شگردهای گوناگون، انتقاد خود را از طبقات مختلف عصر خویش نشان داده است. نگارنده در این مقاله سعی کرده است نوع نگاه و نحوه‌ی برخورد او را با مفاسد، ریاکاری‌ها، ناهنجاری‌ها، جهل و حماقت‌ها، خودپسندی‌ها و طبقات برجسته‌ی اجتماع، که به شکل داستان‌های طنزآمیز در مثنوی بیان فرموده است، از زوایای گوناگون تحلیل و بررسی کند.

## کلید واژه‌ها:

مولوی، طنز، حکایت، بی‌تمییزان، انتقاد، مثنوی.

## مقدمه

وقتی سخن از مولوی و آثار او به میان می‌آید، بی‌درنگ نخستین مفهومی که در ذهن بیش‌تر مخاطبان شکل می‌گیرد، عشق و عرفان است اما شاعران صاحب‌سبک و سخن‌وران برجسته به شهادت تاریخ و ادبیات تک‌بعدی نبوده‌اند و همواره بعد فردی و اجتماعی زندگی را لازم و ملزوم هم می‌دانستند. بزهکاری‌های فردی باعث آلودگی جامعه و ناهنجاری‌های اجتماعی نیز موجب سلب زندگی سالم از آن است. سخن‌سرایان توان‌مند با مشاهده‌ی هریک از این بی‌ارزشی‌ها زبان به انتقاد و اعتراض می‌گشایند. بخش عظیمی از شاهکارهای شعر جهان، شعر «اعتراض» است: شعر خیام اعتراض است به کارگاه خلقت؛ شعر حافظ اعتراض است به کارگاه خلقت و کار محتسب؛ شعر سنایی در قلمرو زهد و مثل غالباً شعر اعتراض است.

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۰)

## فریدون شیرازی

کارشناس ارشد  
زبان و ادب فارسی  
و دبیر دبیرستان‌ها  
و مراکز  
پیش‌دانشگاهی و  
مدرس دانشگاه آزاد  
پیام نور عجب‌شیر



### الف) قاضیان بی اعتدال

قضاوت یکی از مشاغل بسیار حساس در جامعه است. قاضیان بنابه موقعیتی که دارند، اگر از بینش کافی برخوردار نباشند و اسیر اغراض نفسانی خود شوند، مسلماً اعتدالی در قضاوت نخواهند داشت. رشوه‌دادن و رشوه‌گرفتن یکی از پدیده‌های زشتی است که گریبان‌گیر بیش‌تر اجتماعات بشری بوده است و دستگاه‌های قضاوت نیز از این شائبه آسیب‌های جدی دیده‌اند. مولانا با زشت شمردن این فساد اخلاقی در ضمن داستان «استاد و شاگرد احوال» در دفتر نخست مثنوی به زبان طنز این پدیده‌ی شوم را یکی از عوامل شیوع فساد و گسترش ستم و ناهنجاری در جامعه می‌داند.

مقصود از دوبین [احوال] کسی است که فاقد اعتدال در قضاوت و دقت در مشاهده است؛ به‌درستی نمی‌نگرد و احوال و اوضاع را بی‌شائبه‌ای اغراض مورد دآوری قرار نمی‌دهد (وزین‌پور ۱۳۷۱: ۱۳۰) در پایان این حکایت مولوی هشدار می‌دهد که:

«چون دهد قاضی به دل رشوت قرار  
کی شناسد ظالم از مظلوم زار؟»

قصه‌ی «مفتون شدن قاضی بر زن جوحی» در دفتر ششم مثنوی نیز، هرچند که برای تبیین اغراض دیگر مولوی عنوان شده است، نمونه‌ی بارز دیگری از مسموم بودن دستگاه قضا و نموداری از زبونی داورانی است که بر این مسند تکیه داده‌اند. زبونی در برابر نفس‌اماره، که موجب احوال‌شدن قضات است و آنان را از اعتدال روان و استواری اندیشه دور می‌سازد، درد جان‌کاهی که ذهن مولانا را به خود معطوف کرده است.

### ب) حاکمان بی تمیز

مولوی با سروران نالایق آشتی‌ناپذیر است و چون بیش‌تر

جلال‌الدین محمد در برخی از داستان‌ها، که تعدادشان هم کم نیست، سیمای یک شاعر و متفکر واقع‌گرا (رنالیست) را دارد و این هنگامی است که به زندگی و روزگار خود نظر دارد و احوال اجتماعی مردم زمان را تجزیه و تحلیل می‌کند و در ترازوی عقل قرار می‌دهد. بدین‌هنگام است که چهره‌ی معلمی سخت‌گیر و مصلحی روشن‌ضمیر و باریک‌اندیش را می‌یابد که کارهای ناروای افراد جامعه را به سختی نکوهش می‌کند و هیچ لغزشی را مورد اغماض قرار نمی‌دهد. (وزین‌پور، ۱۳۷۱: ۴۳) در داستان‌های انتقادی مثنوی، شخصیت‌های زیادی از طبقات مختلف اجتماعی با اخلاق و منش‌های گوناگون ایفای نقش کرده‌اند تا او بتواند تمام دردهای اجتماعی، از خودبینی گرفته تا ستم‌کاری، فقر و تهی‌دستی، نادانی، غرور و... را مورد بررسی و انتقاد قرار دهد. با عنایت به این که هدف ما در این مقال بررسی اجمالی حکایت‌هایی از مثنوی است که اولاً رنگ و بوی کاملاً سیاسی و انتقادی دارند و متوجه سروران بی‌تمیز جامعه‌اند و ثانیاً به شیوه‌ی طنزگونه بیان شده‌اند، بنابراین به بحث و تحلیل مختصر مهم‌ترین این موارد می‌پردازیم.

### بحث و تحلیل

در یک بررسی کلی می‌توان دریافت که مولانا در داستان‌های طنز اجتماعی، خواه به شکل صریح و واضح و خواه به زبان کنایی و نمادین، تیغ تیز انتقاد خود را به سمت سه قشر ممتاز جامعه‌ی آن عصر نشانده رفته است، این سه طبقه‌ی اجتماعی عبارت‌اند از:

الف) قاضیان بی‌اعتدال،

ب) حاکمان بی‌تمیز،

پ) متشرعان بی‌صلاح.

مولانا در داستان‌های طنز اجتماعی، خواه به شکل صریح و واضح و خواه به زبان کنایی و نمادین، تیغ تیز انتقاد خود را به سمت سه قشر ممتاز جامعه‌ی آن عصر نشانده رفته است، این سه طبقه‌ی اجتماعی عبارت‌اند از: الف) قاضیان بی‌اعتدال، ب) حاکمان بی‌تمیز، پ) متشرعان بی‌صلاح



ملای روم پیش‌تر  
انتقادات خود را  
در لباس طنز  
و به شیوه‌ی  
حکایت و تمثیل  
در مثنوی معنوی  
مطرح کرده  
است؛ پیش‌تر  
این داستان‌ها  
قبل از مولانا در  
کتاب دیگر، از نظم  
و نثر، موجود  
بوده‌اند و او در  
ارکان اغلب آن‌ها،  
به شکلی که با  
مقاصد عرفانی،  
تربیتی، اخلاقی و  
دینی وی متناسب  
باشد، تصرف  
کرده و در کیفیت  
موضوع، زمان،  
مکان و قهرمانان  
آن حکایت تغییر  
اساسی داده است

دردهای اجتماعی را ناشی از بی‌کفایتی حکام می‌داند، و در سراسر مثنوی هیچ‌گاه با این قشر سازگاری نشان نمی‌دهد. در داستان‌های او پادشاهان هرگز مدح و تحسین نمی‌شوند؛ زیرا او معتقد است که «می‌بلرزد عرش از مدح شقی» و برای همین است که نه تنها سلاطین را ستایش نمی‌کند، بلکه هدف تیر نکوهش و انتقاد قرار می‌دهد. او در حکایت «منازعت چهار کس جهت انگور» رفتار خشونت‌آمیز حاکمان جنگ‌طلب را ناشی از خودخواهی‌ها، میل به مالکیت، مال‌اندوزی و دلیل ضعف منطق و عدم حاکمیت خرد در میان مدعیان متخاصم می‌داند. بی‌دانشی و جهل را اساس همه‌ی پیکارهای جوامع بشری و در نتیجه ناتوانی و بینوایی انسان‌ها می‌شمرد:

مشت برهم می‌زدند از ابله‌ی  
پر بدند از جهل و از دانش تهی  
داستان «مطرب با امیر مست» در دفتر ششم مثنوی نیز خود حکایتی دل‌کش از بیان درد نادانی و شاهد صدقی است بر بی‌کفایتی برخی از امرا و حکام به‌ویژه سلاطین غزنوی و سلجوقی که در سایه‌ی شمشیر به امارت رسیده و از انسانیت و درک هنر و معرفت بویی نبرده بودند. خنیاگر با شمردن اوصاف امیر خود می‌گوید:

من ندانم که تو ماهی یا وثن؟  
من ندانم تا چه می‌خواهی ز من؟  
ولی حاکمی که مستی را دین‌داری نام نهاده و بی‌ادبی که خود را دانش‌پرور و ادب‌دوست می‌خواند، با پرخاشی نشان می‌دهد که شاعران را تنها برای آرایش مجالس عشرت و در نهایت، ثبت‌نام و پیروزی‌های خود به‌صورتی مبالغه‌آمیز می‌نوازد و چون از شعور و معرفت دانش و هنر کاملاً تهی است، «نمی‌دانم» گفتن مطرب را جرمی سنگین تلقی می‌کند و با خشم و ناسزای چارواداری می‌گوید:

آن بگو ای گیج که می‌دانی‌اش  
می‌ندانم می‌ندانم در مکش  
مولانا در سرانجام این قصه‌ی طنزآمیز، آرزویی جز مرگ برای چنین سروران نالایی ندارد. او از زبان خنیاگر می‌گوید که تا زنده‌ای این را درک نخواهی کرد؛ بنابراین، بمیر تا مرگ این رموز را به تو بیاموزد:

در نوا آرم به نغی این س ساز را  
چون بمیری مرگ گوید راز را  
از دیگر حکایات طنز و انتقادی-سیاسی ملای روم، داستان «خرگیری» در دفتر پنجم مثنوی معنوی است. شخصی هراسان و رنگ‌پریده وارد خانه‌ی کسی می‌شود؛ صاحب‌خانه علت ترس و آشفتگی وی را جويا می‌شود؛ مرد پاسخ می‌دهد: گفت: بهر سخره‌ی شاه حرون  
خر همی گیرند امروز از برون  
وقتی صاحب‌خانه از استدلال او شگفت‌زده می‌شود، پاسخی

می‌شنود که بسیار دل‌گزا و دردآور است:

چون که بی‌تمییز یانمان سرورند  
صاحب خر را به جای خر برند  
(۲۵۴۵/۵)  
حکایتی بسیار زیبا، عمیق و کوبنده است که امیران و پادشاهان بی‌کفایت را که بر جان مردم تسلط شده‌اند، به شدت نکوهش و انتقاد می‌کند.

انتقاد از حکام خودسر، که مال و ملک رعیت را از آن خود می‌دانند و هرگاه اراده کنند می‌توانند اموال آنان را تصرف کنند در آشفته‌بازاری که پدید می‌آورد، ستم‌ها را دارند و به کارهای ناستوده دست یازند. از آن‌رو که خود مردمی نادان، تجاوزگر، و بی‌تمیزند، کارگزارانشان نیز افرادی هول‌ناک و ظالم‌اند و بس بیدادگری‌ها می‌کنند؛ چنان‌که به جای ضبط ستور، خداوند ستور را بگیرند، جای شگفتی و اعتراض نخواهد بود. (وزین پور، ۱۳۷۱: ۴۷)

متأسفانه از چنین قصه‌ی می‌توان دریافت که نه تنها در تاریخ سرزمین ما تجاوز به حقوق مردم امری طبیعی و عادی بوده است، بلکه مردم نیز بدین تعدی‌ها خو گرفته بودند. اراده‌ی افراد در جوامع بشری خواه ناخواه تابع امیال فرمان‌روایان و زورگویان بوده است. تسلیم شدن بی‌چون و چرا به این مقررات، حاصلی جز زیان و تباهی و رواج فساد و بی‌منطقی و فقر اقتصادی و مهم‌تر از آن، محرومیت فرهنگی نداشته است. خود مولانا در دفتر دوم مثنوی و با زبان طنز در داستان «جوحی و آن کودک که در پیش جنازه‌ی پدر خویش نوحه می‌کرد» به استواری و زیبایی هر چه تمام‌تر موضوع فقر و فاقه‌ی اجتماعی و فرهنگی جوامع را به تصویر کشیده است. آن‌گاه که حاکمان مستبد و مردم تسلیم بی‌قید و بند آنان باشند، منزل آسایش آحاد جامعه مسکنی خواهد بود که حضرت مولانا چنین توصیف می‌کند:

نی حصیر و نه چراغ و نه طعام  
نه درش معمور و نه صحن و نه بام  
(۳۱۲۷/۲)

### پ) متشرعان بی‌صلاح

بخش دیگری از داستان‌های طنزآمیز مثنوی، انتقاد از مدعیان آگاهی و پرهیزگاری است. نکوهش متشرعانی که در سایه‌ی منصب حکومت یا لباس شریعت و طریقت با عجب و ریاکاری انقیاد دین و ترویج مذهب می‌کنند. این افراد یا از کارگزاران و عمال حکومتی هم چون محتسبان‌اند یا از صوفی‌نماهایی هستند که حتی از ظاهر شریعت هم اطلاع چندانی ندارند. اینان در حمایت دربار و با لباس شریعت و سوءاستفاده از ناآگاهی افسار جامعه، که خود ناشی از استبداد شدید فرهنگی است، با نام مذهب ریشه‌ی آن را هدف گرفته‌اند. ناصالحان ظاهرالصلاحی که با دام نهادن و سر حقه واکردن، هدفی جز بر تحقق بخشیدن به امیال ننگین خود ندارند و توبه‌فرمایانی که در پناه نقاب دین «صد کار دیگر می‌کنند»<sup>۲</sup>

برای ملای مصلحی چون مولوی مبارزه با پلیدی‌های اجتماعی یک اصل انکارناپذیر است؛ هر قشری از اجتماع که به ناهنجاری دست بزند، هدف تیر زهرآگین طنز و انتقاد وی قرار خواهد گرفت؛ خواه عوام‌الناس باشد و خواه زاهدی ملتبس به لباس خود مولانا و خواه مأمور منکراتی که ابلاغیه‌ی رسمی در امر به معروف و نهی از منکر دارد.

یکی از حکایت‌های دل‌نشین مثنوی در دفتر سوم، داستان «افتادن شغال در خم رنگ و ادعای طاووسی کردن» آن است. شغالی خودش را در خم رنگ می‌اندازد و پس از چندی بیرون می‌آید و ادعا می‌کند که «این منم طاووس علیین شده»؛ در این قصه‌ی تمثیلی، مولانا رفتار صوفیان خودپسند و ظاهرپرست و گرافه‌گو را به‌صورت نمادین به نمایش می‌گذارد. او با زبان شیرین خود عنوان می‌کند که اینان بهره‌ای از کمال ندارند و تنها با ناراستی و حيله، منزلت دروغین یافته و با فریفتگی دنیوی، خود را مظهر لطف الهی و فخر دنیا و رکن دین معرفی می‌کنند:

«گر و فر و آب و تاب و رنگ بین

فخر دنیا خوان مرا و رکن دین»

(۷۶۹/۳)

ولی مولانا با آشکار کردن لاف و حقه‌بازی آنان توصیه می‌کند که شید و دروغ این مرشدنماها فقط و فقط برای به‌دست گرفتن هدایت مردم و فخر فروختن به دیگران است:

«شید کردی تا به منبر برجی

تا زلاف این خلق را حسرت دهی»

(۷۲۸/۳)

و سرانجام نتیجه می‌گیرد که کمال و شایستگی مردان حق با ادعاهای توخالی میسر نمی‌شود بلکه آن را تجلیات و نشان دیگری است:

«خلعت طاووس آید ز آسمان

کی رسی از رنگ و دعوی‌ها بدان؟»

(۷۷۷/۳)

در داستان «جدال چهار هندو در نماز»، که در دفتر دوم مثنوی آمده است، انتقاد مولانا از حماقت و خودبینی متشرعان و محتسب‌نماهایی است که داعیه‌ی ارشاد دیگران را دارند و مردم را به خاطر داشتن عیب و مرتکب شدن اشتباهی نکوهش می‌کنند و نمی‌دانند که همان عیب و اشتباه در خود آنان نیز هست. حتی در بیش‌تر موارد، مرتکب شدن عیب نکوهش‌گر بسی بیش‌تر از خطای نکوهش‌شونده است. هندوی اول در سر نماز حرف می‌زند و نمازش را باطل می‌کند و یار او با ایراد گرفتن بر وی باعث ابطال نماز خود می‌شود. هندوی سوم با طعنه‌زدن بر رفیق قصد ارشاد وی را دارد که نمازش شکسته می‌شود و نفر چهارم نیز به همین شکل با نادانی نمازش را از دست می‌دهد.

در این داستان، مولوی با توجه به آیه‌ی مبارکه‌ی «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»<sup>۵</sup>، در نتیجه‌گیری حکایت با تقبیح رذیلتی به نام عیب‌جویی و عیب‌گویی به مطلب بسیار

جالبی اشاره می‌کند و آن این است که عیب‌گویان گمراه‌ترند:

«پس نماز هر چهاران شد تباه

عیب‌گویان بیش‌تر گم کرده راه»

(۳۰۳۳/۲)

آخرین داستان طنزآمیز سیاسی اجتماعی مثنوی که در این مقال بررسی می‌کنیم، مناظره‌ی دل‌کش «مست و محتسب» در دفتر دوم مثنوی معنوی است. این حکایت در واقع از مناظرات انتقادی مولانا است که در آن سؤال و جواب‌ها دقیقاً به‌صورت رندانه طرح شده و علاوه بر معنای ظاهری، اشارات، کنایات و تلمیحات بسیار ظریفی در آن به کار گرفته شده است؛ به‌خاطر همین ظرافت به کار رفته در آن، این مناظره حاوی مطالب بسیار ریز و درشت اجتماعی، سیاسی و دینی و فلسفی و اخلاقی است.<sup>۶</sup>

نکته‌ی قابل تأمل این مناظره، این است که گویا مصلحان اجتماعی آن‌گاه که با سانسور شدید حکومت و خفقان حاکم بر جامعه روبه‌رو می‌شوند، با ارتکاب جرم تصنعی، توجهات را به خویش جلب می‌کردند تا با شکل دادن مناظره‌ای با مأموران دینی و حکومتی، ضمن انتقاد از کج‌رفتاری‌ها، بسیاری از مسائل و فضایل اخلاقی و دینی فراموش شده را نیز گوش‌زد کنند؛ بنابراین، خوابیدن آن مرد در کنار دیوار و وجود کوزه در کنار او این احتمال را تقویت می‌کند؛ به‌ویژه با در نظر گرفتن این مهم که مولوی این مناظره را در اثنای داستانی آورده که مربوط به یکی از عقلای مجانبین است و به‌طور عمدی در آغاز داستان اشاره می‌کند:

محتسب در نیمه شب جایی رسید

در بن دیوار مردی خفته دید

(۲۳۷۸/۲)

در حالی که می‌توانست بگوید «در بن دیوار مستی خفته دید».

از انتقادات شدیدی که مولانا در بیت:

گفت مست‌ای محتسب بگذار و رو

از برهنه کی توان بردن گرو؟

(۲۳۹۷/۲)

متوجه حکام متشرع و مدعیان متظاهر می‌کند، علاوه بر طرح پدیده‌ی ناپسند ارتشا در جامعه‌ی آن زمان، اشاره به گسترش فقر و نداری اکثریت مردم است. او با بیان اوضاع زشت اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی آن عصر، علت اصلی همه‌ی مفاسد را در گسترش فقر فرهنگی و اقتصادی می‌بیند. در جامعه‌ای که شعار اصلی آن ریاکاری و رشوه‌گیری و سیاست آن محروم کردن عوام‌الناس از ثروت‌های ملی و دردناک‌تر از آن ثروت علم و آگاهی است، مسلم است که انتظار سالم زیستن تناسبی با عقل نخواهد داشت؛ چرا که: «لَا فِقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ»<sup>۷</sup>.

مولانا به ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آنحرافات و ناهنجاری‌های افراد جامعه نظر دارد. بسیاری از مجرمین معلول اند نه علت. والا کم‌تر کسی را می‌توان پیدا کرد که به زندگی شرافتمندانه و حفظ نام و حیثیت خود بی‌اعتنا باشد.

(زمانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۶۵)

بخش دیگری  
از داستان‌های  
طنزآمیز  
مثنوی، انتقاد از  
مدعیان آگاهی  
و پرهیزگاری  
است. نکوهش  
مشرعانی  
که در سایه‌ی  
منصب حکومت  
یا لباس شریعت  
و طریقت با  
عُجب و ریاکاری  
انقیاد دین و  
ترویج مذهب  
می‌کنند. این افراد  
یا از کارگزاران  
و عمال حکومتی  
هم‌چون  
محتسبان‌اندیا  
از صوفی‌نماهایی  
هستند که حتی  
از ظاهر شریعت  
هم اطلاع چندانی  
ندارند. اینان در  
حمایت دربار و  
بالباس شریعت  
و سوء‌استفاده  
از ناآگاهی اقشار  
جامعه، که خود  
ناشی از استبداد  
شدید فرهنگی  
است، با نام  
مذهب ریشه‌ی  
آن را هدف  
گرفته‌اند